

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ناشر: اتحادیه عمومی محصلان افغانی در خارج از کشور
نشر و پخش: سنبله ۱۳۵۷ شمسی
بازتایپ و ارسال: همایون اوریا
۰۲ نومبر ۲۰۲۱

کودتای هفت ثور سوسیال فاشیسم یا "انقلاب توده‌ئی"؟

(۳)

تکامل اقتصادی که همانا زیربنای یک جامعه است، تصویری از جوامع مختلف می دهد که از نگاه تاریخی این جامعه در کدام مرحله از تکامل خود قرار دارد و همچنان همین زیربنای اقتصادی تعیین می کند که کدام طبقه یا طبقات در مبارزه با هم قرار دارند، کدام طبقه دارای وسایل تولید است و کدام طبقه محروم از وسایل تولید، کدام طبقه استثمارگر است و کدام طبقه طبقات استثمار شونده و بالاخره کدام طبقه پیشرو و چرخ تاریخ را به پیش می برد و کدام طبقه می خواهد جلو آن را بگیرد.

همان طوری که گفته آمدیم پلان های پنجساله اقتصادی در این دوره نه تنها باعث بحران اقتصادی در مملکت شد، بلکه بورژوازی کمپرادور و بوروکرات را هم رشد داد. کارگران و سائر زحمتکشان از این نظام به ستوه آمده بودند. سرکوب وحشیانه مبارزان، بگیر و بگش...، باز هم تضاد های داخلی را عمیق ساخته و به رشد آنها افزود. تضاد خلق و ضد خلق از یک جانب و تضاد های طبقات ارتجاعی حاکم (تضاد بین بورژوازی بوروکرات کمپرادور طرفدار غرب و شرق) از جانب دیگر سبب گردید تا باز هم دولت به تاکتیک تازه دست زده و از حدت تضاد ها "بکاهد". همان بود که طبقات حاکمه داوود را از چوکی صدارت برکنار نموده و خواستند تا با اعطای دموکراسی قلابی، به عوامفریبی دست زده و بدین ترتیب جلو رشد مبارزات انقلابی را سد شوند و بدین طریق عمر نکبتبار خود را چند روزی دراز تر کنند. اما ماهیت این دموکراسی قلابی در همان روز اول جلسه شورا افشاء گردید. در روز سوم عقرب ۱۳۴۴ ش ده ها تن از فرزندان صدیق خلق به گلوله بسته شدند. این روز در تاریخ مبارزات خلق ما صفحه نوینی باز

نمود و نقطه عطفی در مبارزات خلق ما می باشد. خلق ما در این روز ماهیت فئودالی و کمپرادوری پارلمان فرمایشی و پارلمانتاریسم رویزیونیست ها را درک کرده و عناصر انقلابی به افشاگری این لانه دروغ و فریب پرداختند. حادثه سوم عقرب به توده ها نشان داد که طبقات حاکم و پابوسان رویزیونیستی آنها از قبیل ببرک، اناهیتا، حفیظ الله امین و... با راه انداختن "اکثریت آوردن در پارلمان"، در ماهیت امر به جز سرکوب نمودن جنبش انقلابی خلق ما چیز دیگری را در سر نمی پرورانند.

این روز سرآغاز جنبش نوین کشور بود. از همین روز به بعد دانش مترقی به پیمانۀ وسیعی در میان طبقات تحت ستم راه خود را باز نمود. توده زحمتکش که هر روز با مبارزه عملی خود ماهیت ارتجاعی پارلمان، این لانه فریبکاران و جیره خواران ارتجاع را درک کرده و پی بردند که یگانه نیرویی که باعث خلاصی آنها از قید استعمار و استثمار می گردد، همانا نیروی لایزال خود آنها و مبارزه پیگیر و قاطع شان و اتحاد و همبستگی تمامی زحمتکشان است و بس. مبارزات خلق ما که شامل اعتصابات، تظاهرات، مارش ها و میتینگ های کارگران، دهقانان، روشنفکران انقلابی و سائر زحمتکشان در تمام نقاط کشور علیه دولت ملاکان و کمپرادوران و بوروکراتها بود، اوج عظیمی گرفته و موج وار به پیش می رفت. در این شرایط بود که سازمان ها و گروه های مختلف سیاسی با طرز دید های مختلف پا به عرصه وجود گذاشتند. این سازمان ها و گروه ها نظر به پایه های طبقاتی خود حامل ایدئولوژی های مختلف بودند. هر کدام بنابر خاصیت خود از طریق ارگان های نشراتی خویش به پخش و نشر نظرات خود نمودند.

"جریان دموکراتیک نوین" (ارگان نشراتی آن "شعله جاوید") در مجموع از خواست های کارگران، دهقانان، روشنفکران انقلابی و سائر زحمتکشان پشتیبانی می کرد و تا حدود معین رویزیونیسم معاصر و تبارز آن را در وجود دار و دسته های "خلق و پرچم" افشاء می نمود. "جریان دموکراتیک نوین" در نوشته های خود در "شعله جاوید" تز های رویزیونیستی "گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم"، "تقویت سکتور دولتی" و "راه رشد غیر سرمایه داری" را تا اندازه معینی افشاء کرد و هم به پخش اندیشه مترقی و پیشرو در بین کارگران و سائر زحمتکشان و روشنفکران انقلابی دست زد. همچنان این جریان به تبلیغ این مسألهای که یگانه راه نجات واقعی توده ها همانا به راه انداختن "انقلاب دموکراتیک نوین"، سرنگونی قهری طبقات حاکمه، قطع دست تمامی امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها و برقراری "دولت دیکتاتوری دموکراتیک خلق" می باشد، پرداخت. اما با وجود این همه نکات مثبت، رهبری این جریان دچار انحرافات اپورتونیستی بود. با طرح نظرات غلط و اپورتونیستی، رهبری این جریان برابر جنبش خود به خودی سر تسلیم فرود آورده و نتوانست در جریان ده سال مبارزه از نظر سازمانی به تشکیل گردان پیشاهنگ طبقه کارگر دست زند و یا راه آن را نشان دهد؛ مبارزات کارگران و دهقانان و سائر زحمتکشان را رهبری نموده و راه انقلاب را باز نماید. به هر حال، خلق کشور ما باز هم از یک سلسله دستاورد های مثبت این جریان، خلاف اپورتونیست هائی که سر تا پای این جریان را اپورتونیست و حتی ارتجاعی می خوانند، دفاع و پشتیبانی کرده و خواهند کرد و به ضد هر گونه نظرات اپورتونیستی این انتقادیون کاذب که دستاورد های مثبت مبارزات خلق ما را سیاه جلوه می دهند؛ قاطعانه مبارزه خواهند نمود.

طبقه کارگر افغانستان بنا به خصلت وابسته و نیمه مستعمره بودن جامعه در جریان سال های ۱۳۴۵ - ۱۳۵۰ نسبتاً رشد نموده و در جریان مبارزات خود ثابت نمودند که این طبقه از نظر کیفی با وجود کمی تعدادش، یگانه طبقه پیشرو بوده و قادر است از طریق پیوند نزدیکش با دهقانان، انقلاب افغانستان را با پیشاهنگی سازمان خود (حزب کمونیست افغانستان) رهبری نماید.

اگر نظر دقیقی به جریان مبارزات کارگران افغانستان انداخته شود، دیده می شود که این مبارزات مراحل مختلف، نه این که گویا مراحل مختلفه از قبیل اولاً اقتصادی و بعداً سیاسی... را پیموده و در هر مرحله همپای طرح خواست های اقتصادی به مبارزه سیاسی علیه نظام های حاکم دست زده است. این خود بیانگر آنست که دانش مترقی می رفت که در بین زحمتکشان جای پای پیدا کند. البته این دانش به طور خود به خودی از درون طبقه کارگر، مثلی که اکونومیست های وطنی ما به آن معتقد اند، برنیامده، بلکه این ایدئولوژی از بیرون داخل جنبش کارگری گردیده و می رفت که آهسته آهسته به نیروی مادی تبدیل شود. ولی نظر به برخورد اپورتونیستی رهبری "جریان دموکراتیک نوین" جنبش صدمه دیده و جنبش به فروکش موقتی مواجه گردید.

دولت ملاکان و کمپرادوران و بوروکراتان با تمام قواء در مقابل جنبش ایستادگی کرده و از هیچ عمل ضد خلقی برای سرکوب جنبش دریغ نکرد. این دولت نه تنها توسط قوه قهریه خویش مانند ارتش و پولیس برای نابودی جنبش تلاش می کرد، بلکه از طریق عمال و جاسوسان خود مانند "اخوان الشیاطین"، "پرچم" و "خلق" و غیره که آنها را در درون جنبش خلق فرستاده بودند، می کوشیدند تا مبارزات بحق و انقلابی توده های خلق را سرکوب و یا آن را از راه انقلابی اش منحرف گردانند.

رویزیونیسم یک پدیده جدید نبوده، بلکه در دوره های مختلفه با قافیه های متنوع متبارز گردیده است. رویزیونیسم معاصر از نیتونیسم گرفته تا خروشچفی و تینگ سیانوپنگی همه ماهیتاً کدام فرقی ندارند، فقط چیزی که آنها را از همدیگر متمایز می گرداند، همانا چم و خم ها و استدلالات شان است. رویزیونیسم که همانا تجدید نظر در مارکسیسم است، بزرگ ترین دستاورد این دانش انقلابی و کُنه آن را که همانا مبارزه طبقاتی، سرنگونی قهری بورژوازی، برقراری و استحکام "دیکتاتوری پرولتاریا" می باشد، قلب ماهیت کرده و به جای آن، پارلمان بازی و انتخابات فرمایشی را یگانه راه نجات کارگران و سائر زحمتکشان قلمداد کرده و بدین ترتیب به نفی انقلاب سوسیالیستی در کشور های سرمایه داری و به نفی انقلاب ملی و دموکراتیک در کشور های نیمه مستعمره و وابسته برآمده و سعی دارد تا در آن کشور هائی که انقلاب سوسیالیستی به پیروزی رسیده و بورژوازی سرنگون شده، سرمایه داری را احیاء و در جائی که انقلاب در حال اوجگیری است، جلو انقلاب را بگیرد. رویزیونیست های معاصر عین همان تفاله هائی را که پدر کلان های شان از قبیل کائوتسکی و برنشتاین و غیره نشخوار می کردند، نوش جان می نمایند و بدین ترتیب آشتی طبقاتی، همکاری با امپریالیسم، استنکاف از مبارزه طبقاتی و چشم پوشی از دیکتاتوری پرولتاریا، رد عملیات انقلابی، بی اعتمادی به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی و هزاران نظر ضد انقلابی را تبلیغ می کند تا بدین وسیله استثمار انسان از انسان را جاودانه گردانند.

عصر ما کماکان عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتاریائی است. بعد از انقلاب کبیر اکتوبر ۱۹۱۷ به رهبری لنین جهان به دو اردوگاه - اردوگاه امپریالیسم و اردوگاه سوسیالیسم - تقسیم گردیده است. امپریالیسم جهانی که همراه با ارتجاع بین المللی زیر ضربات خردکننده جنبش کارگری و آزادیبخش ملی قرار گرفته، همواره برای درهم کوبیدن جنبش های کارگری و آزادیبخش ملی، که بخشی از انقلاب پرولتاریائی جهانی است، به مانور های مختلف دست زده و می کوشد تا سلطه شوم استعماری و استثمار خویش را استحکام بخشیده و آن را گسترش دهد. پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر که توسط آن پرولتاریای کشور شورا ها قدرت دولتی را گرفته و دیکتاتوری پرولتاریا را ایجاد کردند، صفحه نوینی در تاریخ بشریت و خلق های تحت ستم باز نمود. انقلاب اکتوبر فقط یک پدیده ملی نبوده، بلکه تجارب آن برای پرولتاریای سراسر جهان به اعتبار خود باقی است و خیلی با ارزش می باشد. امپریالیسم بین المللی که ذاتاً مخالف آزادی بشریت و سوسیالیسم می باشد، علیه کشور شورا ها به عملیات دشمنانه مستقیم و غیرمستقیم دست می زد. ثمره آن کودتای ضد

انقلابی خروشچف بود که شوروی را از پایگاه انقلاب به پایگاه ضد انقلاب مبدل نمود و به عناصر ضد انقلابی از قبیل تروتسکیست ها و غیره که با پیروزی انقلاب در یکسری از کشور ها بعد از جنگ جهانی دوم ضربات شدیدی وارد گردیده بود، دو باره میدان تاخت و تاز به سوسیالیسم و انقلاب را داد.

بورژوازی نوحاسته شوروی بعد از غصب قدرت حزب و دولت در پهلوی استثمار کارگران و زحمتکشان کشور خود با تبلیغ تر های ضد خلقی و در عمل تطبیق کردن آنها در تلاش است تا کشور های دیگر را به زیر سیادت خود بکشد و آنها را به نیمه مستعمره خود مبدل کند. سوسیال امپریالیست های شوروی برای استثمار هر چه بیشتر خلق های کشور های عقب نگهداشته شده نظرات شوونیستی خود را طرح کرده و برای عملی نمودن آنها از هزاران حیل و فریب زیر نام "مارکسیسم" و "متحد طبیعی خلق ها" ... استفاده می کنند و ادعا دارند که هر دولتی که با شوروی (منظور شان از دول سه قاره آسیا، افریقا و امریکای لاتین است) مناسبات سیاسی و اقتصادی داشته باشد، یک دولت "خلق"، "انقلابی" و حتی "سوسیالیستی" است. تزاران نوین به این عقیده اند که سرمایه گذاری از طریق دولت باید در این کشور ها صورت گیرد، زیرا از این طریق گویا وسائل تولید آهسته آهسته "اجتماعی شده" و جامعه به طرف ایجاد یک نوع اقتصاد "سوسیالیستی" به پیش می رود. (اولیانوفسکی). این است سوسیالیسم خواهی کاذب این سوسیال امپریالیست ها در رابطه به کشور های آسیا، افریقا و امریکای لاتین. برای آنها مسأله طبقاتی بودن دولت، مبارزه طبقاتی، شکستادن قهری ماشین دولتی، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا که اساسی ترین مسأله مارکسیسم است؛ مطرح نبوده، بلکه همین که دولت در تمامی رشته ها سرمایه گذاری نمود، گویا این دولت چهار نعل به سوی سوسیالیسم روان است.

رویزیونیسم معاصر امروز یک پدیده جهانی بوده و در افغانستان نخست به صورت یک جریان و بعداً به طور سازمان یافته در وجود دار و دسته های ضد خلقی "پرچم" و "خلق" بروز نمود. عناصر رویزیونیست مربوط به این جریان ضد خلقی که ابتداء به دور "خلق" (ارگان نشراتی رویزیونیست ها) جمع شده و بعداً به دو جریان "پرچم" و "خلق" پارچه شدند، در تمام دوران عمر سیاه و نکبتبار خویش حافظ منافع طبقات حاکم، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بوده و هستند.

نور محمد تره کی، این وطن فروش - به قول پرچمی ها، جاسوس سی. آی. ای - در اوائل صدارت سردار داوود آتش کلتوری در امریکا بود. تره کی در مصاحبه ای که با نیویارک تایمز (شماره ۱۲ نومبر ۱۹۵۳) نموده بود، چنین گفت: "اگر من کابل بروم اعدام می شوم، لذا می خواهم ترک تابعیت کرده و تابعیت انگلستان را بپذیرم. آنها، یعنی دولت افغانستان، تمام دارائی و خانه مرا ضبط می کنند، برادران و وابستگان مرا شکنجه می دهند، ولی اگر من بتوانم توجه امریکائی ها را به وضع خود جلب کنم، در آن صورت امریکائی ها به من یاری و کمک خواهند کرد و قربانی من قیمت پیدا خواهد کرد". اما داوود جلاد که خواهشات پلید تره کی را خوب می شناخت (زیرا وطن فروش ها همدیگر را خوب می شناسند)، از طریق میوند وال - این جاسوس سی. آی. ای - که در آن زمان قونسل و شارژدافیر افغانستان در امریکا بود، تره کی را مورد نوازش قرار داد و در همان شماره نیویارک تایمز چنین گفت: "من از پلان کوشش نور محمد تره کی برای تابعیتش به انگلستان تعجب می کنم. برای نور محمد تره کی، دارائی و فامیلش هرگز آسیبی نمی رسد." (همانجا). بدین ترتیب تره کی دو باره به افغانستان اعزام گردیده و تسلی طبقات حاکم را جلب نمود.

زمانی که دموکراسی قلابی ظاهر خان روی کار آمد، تره کی و رفقای وطن فروش مثل ببرک کارمل، اناهیتا، و حفیظ الله امین به فرمان سوسیال امپریالیست های روس و همکاری مستقیم داوود سازمان "خلق" (بخوان ضد خلق) را به وجود آوردند. این خائنان می کوشیدند تا در درون جنبش های انقلابی نفوذ نموده و آن را به کجراه بکشند تا از یک طرف منافع طبقات حاکمه، که خود شان بخشی از آن را می ساختند و از طرف دیگر باعملی نمودن نظرات

رویزیونیستی اربابان کرملین نشین خود، به سوسیال امپریالیسم روس نیز خدمت نمایند. پایه های اجتماعی و اقتصادی این دار و دسته رویزیونیست در درون جامعه عبارت می باشد از بورژوازی بوروکرات و فئودالیسم.

ادامه دارد